جلسه 587

سه شنبه 09/01/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که آیا فعل متجری به قبیح است یا نه؟

ما عرض کردیم دو بیان می شود ذکر کرد برای قبح فعل متجری به:

یک بیان این است که بگوئیم عقل درک می کند که حق مولا صرفا اطاعت اوامر و نواهی او نیست، بلکه حق مولا انقیاد است، یعنی هم امر او را امتثال کنیم و هم ما نعتقد انه امر المولی را. هم وقتی که مولا به ما گفت جئنی بماء عقل حکم می کند که حق مولاست امتثال امر او، وهم وقتی که ما تخیل می کنیم مولا گفته جئنی بخل، با اینکه مولا همچنین چیزی را نگفته، عقل می گوید چون شما تخیل می کنید و اعتقاد دارید که مولا از تو خواسته سرکه ببری برای او، پس حق مولا این است که این کار را انجام بدهی.

اقول: این بیان که در بحوث هست به نظر ما ناتمام است. ما به وجدان عقلی و عقلائی احساس نمی کنیم که مولا بگوید که آیا من به گردن تو حق نداشتم که وقتی خیال می کنی من امر کرده ام جئنی بخلّ تو انقیاد کنی؟. در مثال جئنی بماء واقعا مولا امر داشت و وقتی که عبد امتثال نکرد مولا به او می گوید که تو حق مرا رعایت نکردی، عقلاء هم به این عبد می گویند مول ابر تو حق داشت از تو خواست آب بیاوری نبردی. اما اینکه بگویند تو خیال کردی که از تو می خواهد سرکه ببری مولا بر تو حق داشت چرا سرکه نبردی، حق مولا را رعایت نکردی، این برای ما ثابت نیست.

ولی مطلب دیگری هست که او را ما قبول داریم. وآن این است که ما به وجدان عقلی و عقلائی مان کاری را که معتقدیم ظلم هست و قبیح هست نباید انجام بدهیم. اگر یک شخصی اعتقاد داشت که این کاری که انجام می دهد ظلم به دیگران هست، اکل مال غیر است، ولو دیگران می دانند که این آقا اشتباه می کند، این مرغی که سر می برد و می پزد و می خورد مال خودش است، اما خود او فکر می کند مال همسایه است. همان عقلاء می گویند این آقا نباید این کار را بکند. این به وجدان عقلی وعقلائی است. اگر این کار را کرد تضییع حق همسایه نکرده است، ظلم نکرده است به همسایه، ولی کاری را که عقلا نباید می کرد انجام داده است. این را ما می فهمیم. ولذا در موارد تجری ما این بیان را قبول داریم که عقل و عقلاء حکم می کنند به لابدیت ترک تجری. چرا؟ چون اقدام بر ظلم از نظر عقلاء قبیح است أی لابد من الاجتناب عنه.

نفرمائید این قبح طریقی است قبح نفسی نیست، مثل وجوب احتیاط که طریقی است.

جواب می دهیم طریقی هست اما به چه معنا؟ طریقی است برای تحفظ بر واقع است اما به این معنا نیست که اگر واقعی در کار نبود این تقبیح به ملاک طریقی هم نیست. تقبیح به ملاک تحفظ بر ملاک واقع است اما اگر واقعی هم در کار نبود باز این تقبیح عقلی هست. یعنی مردم وقتی نگاه می کنند می بیند این آقا دارد دنبال این مرغ می دود مرغ را گیر می آورد و ذبح می کند وکباب می کند ومی خورد می گویند این مرغ مال خودش هست ظلم نکرده به همسایه، اما ما می گوئیم نباید این کار را بکند. تقبیح می کنیم کار او را، نه اینکه کار او مفسده دارد، نه، تقبیح می کنیم یعنی لابد أن یجتنب عنه. همین مقدار. ما بیش از این در قبح تجری وجدان نمی کنیم. از این بحث بگذریم.

یک اشکالی در اینجا مطرح شده این را هم مطرح کنیم بعد به مبانی صاحب فصول در مقام اشاره کنیم.

اشکالی که مطرح شده نسبت به قبح تجری که این اشکال در استحقاق عقاب بر تجری هم هست این است که: گفته اند: لازمه اش این است که در عصیان دو تا قبح باشد و دو استحقاق عقاب. چرا؟

برای اینکه شما می گوئید تجری قبیح است یعنی این حالت جرأت بر مولا قبیح است. خب این حالت در مورد عصیان هم هست. تجری آن حیثیتی که در او منشأ قبح شده خب در عصیان هم هست. عصیان که کمتر از تجری نیست. پس تجری سبب قبح شد و سبب استحقاق عقاب. وجدان عقلی و عقلائی هم می گوید عصیان یعنی مخالفت امر ونهی مولا بلاعذر هم قبیحٌ وموجب للعقاب. پس شمائی که می گوئید تجری موجب قبح و استحقاق عقاب است باید در عصیان ملتزم بشوید به تعدد سبب قبح وتعدد سبب استحقاق عقاب، واین خلاف وجدان است.

این اشکالی است که بخاطر همین اشکال عده ای از بزرگان از جمله حضرت امام منکر قبح تجری شده اند. قبح به معنای استحقاق لوم مهم نیست، خب بر بخل هم انسان می شود ملامت بشود که چرا اینقدر بخیلی. اینکه مهم نیست. مهم قبحی است که در الظلم قبیح می گویند.

در جواب گفته شده است که اصلا آن سبب قبح و سبب استحقاق عقاب در عصیان واقع نیست، بلکه خود همان حالت جرأت بر مولاست، یا خود همان حالت اقدام بر عصان است. اقدام بر عصیان قبیح است و موجب استحقاق عقاب است. عصیان هیچ دخلی ندارد. منتهی عصیان بدون اقدام بر عصیان ما نداریم، چون می شود مخالفت تکلیف عن عذر، که نام او دیگر عصیان نیست. عصیان که مخالفت تکلیف است بلاعذر متضمن اقدام علی العصیان هم هست، واین اقدام علی العصیان است که سبب قبح می شود. و آنی که منافی زیّ عبودیت است خود همین اقدام علی العصیان است که حالت جرأت بر مولاست و خروج از زیّ عبودیت است. یعنی کسی که کاری می کند که معتقد است که هذا عصیان للمولی، خود همین ارتکاب ما یعتقد أنه عصیان این قبیح است و این موجب استحقاق عقاب است. واقع مخالفت تکلیف مولا موجب استحقاق عقاب نیست. عصیان هم که شما می گوئید وجدانا موجب استحقاق عقاب است او بخاطر این است که عصیان متضمن اقدام علی العصیان است. چون عصیان یعنی المخالفة للتکلیف من دون عذر، این یعنی در آن عنوان اقدام علی العصیان و خبر.ج از زیّ عبودیت و جرأت بر مولا اشراب شده است.

اقول: این مطلب، مطلب درستی است ما این را قبول داریم، اما اگر مقصود از این مطلب این باشد که عقلاء برای واقع عصیان هیچ حسابی باز نمی کنند در حتی شدت عقاب، نه این درست نیست. در عقلاء اگر متجری را بخواهند به اندازه عاصی عقاب کنند قبیح است. یک شخصی مرتکب قتل نفس شد او را بردند حبس ابد کردند، فردایش دید که یکی دیگر را هم آورده اند، می پرسد جرم تو چیست؟ می گوید ما یک صدایی شنیدیم فکر کردیم آدم است تیر زدیم به طرفش صبح دیدیم گربه بوده. گفتیم خدا را شکر که ما دستمان به خون انسان آلوده نشد، یک وقت آمدند از طرف حاکم که مولا هست و ولایت دارد بر مردم، آمدند گفتن بیا برویم زندان. چرا؟ برای اینکه تو مرتکب قبیح شدی. چه قبیحی؟ اقدام کردی بر قتل نفس. مثلا ما کسانی که قتل نفس می کنند حبس ابد می کنیم، واقع قتل نفس هم که دخالت ندارد در استحقاق عقاب، یک کسی بنده خدا قتل نفس کرد عن عذر، او را که عقاب نمی کنند. پس ملاک استحقاق عقاب در مورد شما که متجری بودی با آن کسی که واقعا قتل نفس کرد منتهی عن عمد وبلاعذر ملاک استحقاق عقاب در شما یکی است، نامه دادند دستش که تو محکوم هستی به حبس ابد، هم سلول شده با آن قاتل. عقلاء این کار را تقبیح می کنند، می گوید این متجری است عقاب بکنید منتهی نه عقاب قتل نفس. تقبیح می کنند عقلاء. کسی زنا کرد صد ضربه شلاق، یک شخصی با زوجه خودش نزدیکی کرد بتخیل و اعتقاد أنها اجنبیة بیایند به این هم صد ضربه شلاق بزنند، همه شما اعتراض می کنید که این چه حکمی است؟ در روایت مسعدة بن صدقه هست که: لو كانت النيات من أهل الفسق يؤخذ بها أهلها إذا لأخذ كل من نوى الزنا بالزنا و كل من نوى السرقة بالسرقة و كل من نوى القتل بالقتل و لكن الله‏ عدل‏ كريم‏ ليس الجور من شأنه و لكنه يثيب على نيات الخير أهلها و إضمارهم عليها و لا يؤاخذ أهل الفسق‏ حتى يفعلوا. (وسائل الشیعة جلد 1 ص 55). این اشکال، که اگر مراد از اینکه واقع عصیان هیچ دخیل نیست، در اصل استحقاق عقاب قبول است، اما در شدت و ضعف عقاب انصافا بالوجدان العقلائی دخیل است. البته ما وجدان عقلائی را الان نگاه می کنیم، روز قیامت ما نمی دانیم، روایت می گوید بخاطر نیت زنا خدا عقاب زنا را اجراء نمی کند. اما اگر شد حالت نه نیت بلکه ارتکاب فعلی که یعتقد أنه زنا، خب روز قیامت بگویند که این را ببرید در جایگاه زانی ها، آیا عقل می گوید که این ظلم است؟ نه، ما این را نمی فهمیم. راجع به خدا ما نمی فهمیم که اگر متجری را به اندازه عاصی عقاب کند ظلم کرده، ما این را نمی فهمیم، اما به وجدان عقلائی در مورد موالی و عبید عقلائیه می بینیم که تقبیح می کنند که عقاب متجری به اندازه عقاب عاصی باشد.

ولی اصل مطلب را ما قبول داریم که در اصل استحقاق عقاب این اقدام علی العصیان است که موجب استحقاق عقاب است، سواء تحقق العصیان واقعا أم لا، ولو تحقق عصیان در شدت عقاب عند العقلاء دخیل است.

صاحب فصول برای دفع این اشکال آمده گفته: در موارد عصیان تداخل می شود، عقاب متجری با عقاب عاصی تداخل می کند می شود عقاب واحد.

حالا این بیان ایشان باید برگردد به وجدان. وجدان همانی است که ما عرض کردیم که اصلا منشأ استحقاق عقاب همان حالت اقدام علی العصیان است ولو واقع العصیان در شدت عقاب دخیل باشد.

مطلی دیگر این است که صاحب فصول فرموده است: ما در قبح تجری و استحقاق عقاب بر تجری نمی توانیم صددرصد التجری قبیح ویوجب استحقاق العقاب. تزاحم می شود بین ملاک قبح تجری و ملاک واقع. اگر انسان معتقد بشود به حرمت واجب واقعی، چه بسا چون این کار واجب بوده است و لازم التحصیل بوده است قبح تجری را از بین ببرد و استحقاق عقاب را از بین ببرد. مثلا مولا به عبدش گفته است اگر دشمن در دریا غرق شد نباید نجاتش بدهی، ساب النبی اگر افتاد در دریا غرق شد نباید نجاتش بدهی. این هم یک روز آمده بود کنار دریا از دو دید یکی دارد غرق می شود و قیافه اش هم از دور شبیه همان ساب النبی بود. گفت من دلم نمی آید، درست است این ساب النبی است ومولا هم گفته لا تنقذه ولی دلم نمی آید برم نجاتش بدهم، رفت نجاتش داد اتفاقا مولا آمد گفت این پسرم بوده احسنت آفرین، دیگر اصلا مولا فراموش می کند که این آقا تجری کرده است. قبح تجری مغلوب می شود بخاطر حسن امتثال این واجب واقعی و استحقاق عقاب هم دیگر ندارد.

ایشان می فرماید ممکن است ما بین موارد اعتقاد به حرمت واجب فرق بگذاریم. گاهی اصلا واجب خیلی مهم است، اعتقاد به حرمت از آن حرمت های ضعیف است. این مثل همین مثال سابّ النبی، خب واجب خیلی مهم است، انقاذ ابن مولاست، یا اینکه اتفاقا رفت دید آن کسی که فکر می کرد ساب النبی است واو را انقاذ کرد آمدند گفتند این ولی ای از اولیاء الله بوده است این امام بوده است مثلا. واجب خیلی مهم، اما آن حرام متخیل آنقدر مهم نبود. اینجا خب آن واجب واقعی غالب می شود و قبح این تجری را از بین می برد.

ممکن است بگوئیم نه آن واجب واقعی اگر ملاکش اینقدر قوی نباشد ولی ملاک این تجری قوی تر باشد اینجا قبح تجری به حال خودش باقی می ماند. مثل اینکه اعتقاد داشت این زن اجنبیه است، با او نزدیکی کرد، بعد معلوم شد که زوجه ای است که دارد چهار ماهش هم می رسد که واجب است احوال پرسی زن در هر چهارماه یک بار. خب آن احوال پرسی وجوبش اینقدر مهم نیست، اما این حرمت متخیله حرمت زنا است. صاحب فصول می گوید خلاصه باید اینها را یک کاسه نکنیم.

این در جائی است که توهم کند حرمت ما هو واجب را. اما اگر توهم بکند حرمت ما لیس بواجب را، آن هم قبحش مراتب دارد. یک وقت آنی که واجب نیست مستحب است، توهم کرد حرمت ما هو مستحب را و انجام داد. او قبحش ضعیف است. ضعیفتر از جائی است که آن واقع مباح متساوی الطرفین بود، واعتقاد پیدا کرد به حرمت او و انجام داد بعد معلو مشد مباح متساوی الطریفین است. قبح این اشد از قبح آن فرضی است که منکشف شد واقعا فعل مستحب بوده است. وهکذا.

ایشان می فرمایند شاهد بر این عرض ما این است که عقلاء وقتی می بینند که این عبد به خیال اینکه این غریق عدو مولاست مثلا ساب النبی است رفت او را انقاذ کرد بعد معلوم شد ابن مولا بوده است، اگر دیدند مولا تازیانه را دست گرفته آمده به طرف این عبد می خواهد این عبد را عقاب کند، می گویند مولا چکار داری می کنی؟ پسرت را نجات داد، بجای تشکر آمدی عقابش می کنی؟! خود این مولا هم اگر تعادل داشته باشد می گوید که دستت درد نکند خیلی خوشحالم کردی حالا یک تجری کردی عیب ندارد، ولو این تجری کاشف از عدم مبالات تو به تکالیف مولا هست، اما دیگر معنا ندارد من بیایم تو را عقاب کنم. مستحق لوم هستی بخاطر عدم مبالات اما مستحق عقاب نیستی.

محقق ایروانی هم خیلی از این مطالب صاحب فصول خوشش آمده، می گوید وجدان همین را می گوید.

اقول: واقع مطلب این است که این فرمایش صاحب فصول درست نیست. برای اینکه درست است مبانی عقلائیه که تحت تأثیر منافع و مضار هستند، پسرش را انقاذ می کند خوشحال می شود نفع به او می رسد، اینها همینجور هستند. اما مولایی که لاتضره معصیة من عصاه ولاتنفعه طاعة من اطاعه مولای حکیم که دنبال این حرفها نیست. مولای حکیم می گوید تو کاری کردی که معتقد بودی حرام است، حالا واقعا واجب بود اتفاقا واجب بود خیال می کنی چیزی گیر من آمد؟ تو چرا کاری که معتقد بودی حرام است انجام دادی؟ من دنبال تکامل روح تو بودم. من اگر می گفتم انقذ المؤمن اینجور نبود که حالا انقاذ این مؤمن بشود نفعی به من برسد. خب شما به تخیل اینکه این غریق عدو مولا هست و حرام است انقاذ او رفتید او را انقاذ کردید بعد معلوم شد مؤمن بود، تو اقدام کردی بر عصیان من. هدفی من که داشتم تکمیل نفس تو بود، تو نه تنها نفست تکامل پیدا نکرد بلکه دچار انحطاط وتجری شد، اقدام بر عصیان کردی، هیچ فطرت منع نمی کند که این مولا بیاید عقاب کند این عبد را.

ویا حتی اینکه ایشان می گوید تقبیح هم نمی کند وجدان این فعل این شخص متجری را در این حال، نخیر تقبیح می کند. خلط کرده است صاحب فصول بین مصالح و مفاسد و بین حسن و قبح. این فعل قبیح است یعنی لابد من الاجتناب عنه، حالا واقعا یک مصلحتی در آن بوده خب باشد. والا خیلی از کارهای حرامی که مردم ممکن است انجام بدهند یک منافعی دارد.

مطلبی که در اینجا هست این است که مرحوم آقای خوئی فرمود ما تجری را قبیح می دانیم. البته آقای خوئی که تجری را قبیح می داند به ملاک هتک حرمت مولاست، ما عرض کردیم به ملاک هتک حرمت مولا نیست، بلکه به ملاک قبح اقدام علی العصیان است، اقدام علی العصیان یعنی فعل ما تعتقد أنه عصیان عقل حکم می کند که حرام است. حرام است و قبیح است که شما کاری بکنید که معتقدید که عصیان مولاست.

اجازه بدهید نکته ای عرض کنم بعد فرمایش آقای خوئی را دنبال کنیم. از نظر ما اگر زوجه اعتقاد داشت که زوج حق الطاعة دارد، قدیمی فکر می کرد، درس زیاد نخوانده بود که بگوید چه حقی دارد زوج بر زوجه. فکر می کرد که زوج حق طاعت دارد، واقعا اعتقادش این بود. زوج به او گفت که نهار بپز، این هم گفت نمی پزم، ولی اعتقادش این بود که عقلا لازم است اطاعت زوج. طبق بیانی که ما عرض می کنیم لازمه بیان ما این است که عقل به این زن می گوید تو نباید نافرمانی می کردی. عقل می گوید که البته تو اشتباه می کردی، زوج حق الطاعة ندارد لا عقلا و لا شرعا. ولی خب تو اشتباه می کردی فکر می کردی زوج لزوم اطاعت دارد عقلا، پس نافرمانی کردی یعنی مرتکب شدی کاری را که فکر می کردی قبیح است. با آن بیانی که ما عرض کردیم و در بحوث هم هست اقدام بر فعلی که تعتقد أنه قبیحٌ قبیح است عقلا. عقل می گوید نباید شما نافرمانی می کردی شوهرت را در این حالی که اعتقاد داری شوهرت لزوم اطاعت دارد. اگر می رفتی درس می خواندی می فهمیدی که شوهر لزوم اطاعت ندارد لاعقلا ولاشرعا، که هیچ، اصلا راحت او می گفت نهار بپز شما می گفتی خودت بپز. اما وقتی که آن خانمی که فکر می کند که عقلا شوهر لزوم اطاعت دارد، حالا که اینجور فکر می کند عقل به او می گوید که حالا که تو اینجور فکر می کنی اگر گوش به حرف شوهر ندهی کار قبیحی مرتکب شده ای یعنی باید ترک بکنی عصیان شوهر را در این فرضی که اعتقاد داری که شوهر لزوم اطاعت دارد عقلا. این لازمه مطلبی است که ما گفتیم و مرحوم آقای صدر هم تصریح کرده است.

آقای خوئی این را نفرموده است، آقای خوئی راجع به مولای واقعی نه مولای تخیلی فرموده: مولای واقعی حق الانقیاد دارد. چرا؟ برای اینکه اگر شما انقیاد نکنی، یعنی اعتقاد داشتی که مولا حرام کرده این فعل را ولی این فعل را مرتکب شدی و ترک انقیاد کردی وتجری کردی، شما با این تجری خودت تضییع کرده ای حق مولا را. خارج شده ای از زیّ عبودیت این مولا، هتک حرمت این مولا کرده ای ولذا کارت قبیح است. اما در آن مثال آن زوجه آقای خوئی می گوید مولائی در کار نیست. این زوجه خیال می کرد که وزج مولاست ولزوم اطاعت دارد عقلا، واقعا که لزوم اطاعت نداشت مولا نبود. در آنجا تجری و عصیان همچنین مولای خیالی هیچ عقل قبیح نیست. که مدعای بحوث وآنچه که ما عرض کردیم این است که نه اصلا قبیح همین است که آدم کاری را که فکر می کند نباید انجام بدهد اگر انجام بدهد عقل می گوید چرا انجام دادی.

این مطلبی است که انشاءالله فردا هم یک مقدار بیشتر توضیح بدهیم، بعد مطلبی را از آقای خوئی می خواستیم نقل کنیم به عنوان یک بحث فقهی، که انشاءالله فردا عرض خواهیم کرد.